پیشخوان

مروری بر واپسین نگاشته‌های علی امینی درباره تاریخ معاصر ایران

اپوزیسیون‌نمایی!

■ شاهد توحیدی

علی امینی مجدی در زمره چهره‌های سیاسی بحث‌انگیز دوران سلطنت پهلوی دوم به شمار می‌رود. وی به دلیل وابستگی شدید به سیاست امریکا و نیز تعلق به خانواده قاجار، در زمره اپوزیسیون‌نمایان آن دوره بود، هرچند که این نقش هیچگاه از سوی ملت ایران جدی گرفته نشد. «سوره مهر» که نشر این اثر را بر عهده داشته است، در دیباچه‌ای بر آن می‌نویسد:

«دفتر ادبیات انقلاب اسلامی با این هدف که بتواند گوشه‌هایی از ناگفته‌های انقلاب اسلامی را بازگو کند دست به انتشار خاطرات اشخاص مختلف زد. اگرچه سعی بر آن داشته است و دارد تا آنچه منتشر می‌کند تولیداتی تازه و نو باشد، اما اگر نوشته تازه‌ای یابد که با هدف اصلی دفتر مرتبط باشد، با آغوشی باز در جهت نشر آن همت می‌گمارد.

خاطرات علی امینی -از بازماندگان دودمان قاجار که در دوره پهلوی نیز به مقام نخست‌وزیری رسید- یکی از همان کتاب‌هاست. امینی این نوشته‌ها را برای روزنامه کیهان لندن نوشت و چندی پس از آن مرد. فرصت پیگیری بسیاری از گفته‌هایش را نیافتیم. او در این خاطرات چنان از خود سخن گفته است که هرگز اشتباهی مرتکب نشده و خطایی نکرده است! جا دارد خواننده گرامی این کتاب را با تعمق و تفکر بیشتری مطالعه و تاریخ چند ساله حضور امینی در عرصه سیاست ایران را از سایر کتب تاریخی نیز بررسی کند.» علی امینی نیز در یادداشتی بر خاطرات خویش که توسط روزنامه کیهان لندن نشر یافته، آورده است:

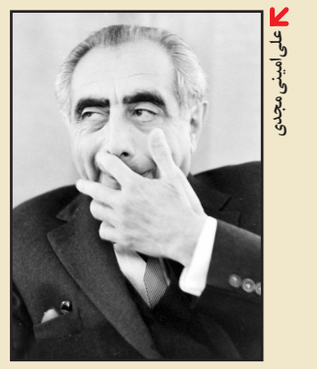

علی امینی مجدی

«آقای دکتر مصباح‌زاده که مرا سرگرم نوشتن خاطرات دیدند، خواستند قسمت‌هایی از آن را برای انتشار به روزنامه کیهان بدهم، اما بعد دیدم کار مشکل و ظریفی است. اولاً به مناسبت وضع خاصی که خوانندگان کیهان [لندن] دارند و هر یک به علتی در غربت و دوری از وطن به سر می‌برند، باید تعدادی از وقایع را انتخاب کنم که مفید به نقل تجربه‌های معین است. مخصوصاً برای نسل جوان که امیدها و آرزوها دارند تا در سرنوشت کشور خود مؤثر باشند. ثانیاً هر واقعه را خلاصه کنم و بیشتر لطیفه‌ها را بنویسم تا صفحات روزنامه تبدیل به کتاب نشود و در حوصله خواننده بگنجد. به نظر من کسی که خاطرات می‌نویسد باید این چند سؤال را پاسخ دهد: من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ چه وقایعی را دیده‌ام؟ در چه وقایعی شرکت داشته‌ام؟ آنهایی را که دیده‌ام چگونه دیده‌ام؟ در آنها که شرکت داشته‌ام چگونه شرکت داشته‌ام؟ و چرا؟ این خاطرات را در ایران و سال‌های پیش از انقلاب اسلامی با استناد به یادداشت‌های خصوصی چندین ساله و مجموعه اسنادی که در دسترسم بود نوشته بودم که در تهران ماند و از دست رفت. در اینجا از دو سه سال پیش دوباره شروع به نوشتن کردم، ولی متأسفانه نه آن انبوه یادداشت‌ها را در اختیار دارم، نه اسناد لازم را. ناچار بیشتر با کمک حافظه می‌نویسم که نظم و دقت مطلوب را نباید از آن انتظار داشت. مهم‌ترین مطلب را در این مقدمه ناگفته نگذارم که آنچه می‌نویسم چه درباره افراد و چه درباره مشاهدات یا وقایعی که در آنها شرکت کرده‌ام، نظر شخصی‌ام است. ممکن است درباره بسیاری از افراد و حوادثی که می‌نویسم، تاریخ طور دیگری قضاوت کند یا محققی خلاف آن را بگوید، اما من مثل هر خاطرات‌نویس دیگری افراد و حوادث را از دریچه چشم خودم و با علم و اطلاع خود دیده‌ام. سعی کرده‌ام جانب انصاف را رعایت کنم، اما در هر موردی هر محقق منصفی با دقت در اسناد و مدارک خلاف آن را نشان داد که من نشان داده‌ام، حق با محقق است!»

۱۳۴۳. حسنعلی منصور در حال گفت‌وگو با محمدرضا پهلوی در حاشیه یکی از مراسم‌ها

تحلیلی از کارنامه مؤسس کانون مترقی به مثابه نمادی از نفوذ امریکا در حکومت ایران

دکان شاه در برابر جبهه ملی

■ احمدرضا صدری

کانون مترقی از جمله گروه‌هایی بود که در سال ۱۳۳۸ تشکیل شد و رهبری آن را حسنعلی منصور بر عهده داشت. شناخت هویت و کارنامه مؤسس این تشکل، در زمره سرفصل‌های شناخت آن دوره از تاریخ ایران است. مقالی که در پی می‌آید، درصدد تحلیل این موضوع است. امید آنکه مقبول افتد.

حسنعلی منصور، فرزند رجبعلی منصور است. رجبعلی منصور، آخرین نخست‌وزیر شاه و از سیاستمداران زیرک، پرنفوذ و انگلوفیل تاریخ معاصر ایران است که خدمات شایان توجهی به دستگاه سیاسی پهلوی و استعمار انگلیس نمود. رجبعلی از اعضای اولیه «لژ بیداری ایرانیان» بود و از این راه به دستگاه قدرت و هیئت حاکمه راه یافت. با حضور مؤثر انگلیسی‌ها در عرصه سیاست ایران پس از دوره رضا شاه، نفوذ سیاسی وی نیز افزایش یافت و حضورش در مشاغل مهم استمرار پیدا کرد. رجبعلی از سال ۱۳۲۸ تا اوایل تیرماه سال بعد که رزم‌آرا به قدرت رسید، مقام نخست‌وزیری را در دست داشت. در آن زمان، تلاش‌های رزم‌آرا برای کسب قدرت در یک سو و نگرانی‌های ایالات‌متحده و انگلستان از امکان گسترش نفوذ کمونیسم، سبب شد که وی از قدرت کنار رود. دوران رجبعلی رو به افول و او به‌خوبی به این مسئله واقف بود از این رو، به اروپا رفت و در آنجا فرصت یافت تا روابط خود را با دوستان انگلیسی‌اش محکم‌تر نماید و امکان ادامه نفوذ خانواده منصور و حضور فرزندش را در عرصه سیاست و قدرت کشور فراهم آورد.

■ در آغاز راه

حسنعلی منصور سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. خانواده‌اش بسیار مرفه و از طبقه حاکم بود. چنین موقعیتی، این امکان را فراهم آورده بود که منصور به عنوان یک رجل سیاسی تربیت شود. در سال ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران با درجه لیسانس در رشته حقوق سیاسی فارغ‌التحصیل شد و سپس برای ادامه تحصیلات در رشته حقوق، به دانشکده حقوق پاریس رفت. عباس میلانی در مورد خصوصیات شخصی منصور چنین می‌نویسد: «حسنعلی، جوانی مغرور بود. در عین حال، اغلب نوعی تواضع مصلحتی نیز از خود نشان می‌داد. خوش‌بر و رو بود. پس از چندی به زن‌بارگی شهرت یافت. انگار شور و شوقی بی‌پایان داشت. از نوعی جذابیت و فره سیاسی برخوردار بود. بلندپروازی‌های سیاسی‌اش حدی نمی‌شناخت. ذهنی کنجکاو داشت و تخصص تکنوکراتیک را ارج فراوان می‌گذاشت. خوش‌صحبت بود و مدیری قابل به شمار می‌رفت. اهل سازماندهی بود. در ایجاد و حفظ روابط عمومی استاد بود، قادر بود نظرات گوناگون را بشنود و فصل مشترکشان را دریابد.»

به‌ظاهر منصور در حین تحصیل به کار نیز مشغول بوده است، زیرا ادامه تحصیلات وی در پاریس، همزمان است با مأموریت از سوی وزارت امور خارجه. ورود منصور به وزارت خارجه در سال ۱۳۲۳ بود و در سال ۱۳۲۴ به کار در کتابخانه وزارت مشغول بوده است. در این زمان، منصور ابتدا با فریدون هویدا -برادر امیرعباس هویدا- و بعد از طریق وی با امیرعباس هویدا آشنا می‌شود. در مرداد ۱۳۲۵، منصور به مأموریت در پاریس اعزام می‌شود. در پاریس، منصور و هویدا با عبدالله انتظام که از شخصیت‌های بانفوذ و دیپلماتی توانا بود، آشنا می‌شوند. منصور بخش زیادی از پیشرفت خود را مدیون آشنایی با انتظام می‌دانست. در اواخر سال ۱۳۲۵، منصور و هویدا به کنسولگری اشتوتگارت آلمان منتقل شدند و ادامه کارشان را زیر نظر انتظام پی گرفتند.

■ دوستی با عبدالله انتظام و امیرعباس هویدا

در آن زمان، انتظام در عرصه سیاست ایران بسیار پرنفوذ بود. وی که از جمله فراماسونرهای معروف به شمار می‌رفت، درصدد بود منصور و هویدا را زیر چتر حمایت خود بگیرد و تربیت کند. جدا از اینکه انتظام، هویدا را بیشتر قبول داشت، ولی منصور و هویدا هر دو او را مربی و مرشد خود می‌دانستند و انتظام هم آنها را فرزندان خود خطاب می‌کرد. روابط منصور و انتظام تا پایان عمر منصور ادامه داشت، به گونه‌ای که گفته شده انتظام، تنها رجل سیاسی بوده که خارج از محل کارش هر هفته با او ملاقات می‌نموده است. به هر روی، آشنایی با انتظام، حادثه مهمی بود که پیشرفت سیاسی منصور را به‌شدت تحت‌تأثیر قرار داد. منصور، شخصیتی بسیار جاه‌طلب و ماجراجو داشت. در مأموریت‌های خارج از کشور، اغلب باعث دردسر می‌شد و به همین خاطر، محل مأموریت او دوام چندانی نمی‌یافت و مدام عوض می‌شد. شاید به همین دلیل، هنگامی که درخواست حضور در «لژ همایون» را مطرح کرد، او را نپذیرفتند. در پاریس هم مقامات فرانسه، منصور و چند نفر دیگر از کارکنان سفارت ایران را متهم به قاچاق ارز و هروئین نمودند. به هر ترتیب، در این سال‌ها منصور در رفت‌وآمد بین ایران و مأموریت در کشورهای اروپایی بود و در سال ۱۳۳۴، به سمت مشاور سفارت ایران در واتیکان برگزیده شد. مأموریت منصور در واتیکان در سال ۱۳۳۶ پایان پذیرفت و به ایران برگشت.

هنوز چند ماه از این قضیه نگذشته بود که شایع شد منصور با زنانی چند ارتباط دارد و همین امر او را واداشت تا با فریده امامی، ازدواج کند. فریده امامی دختر ملک خانم -دختر وثوق‌الدوله- و پدرش نظام‌الدین امامی -فرزند امام‌جمعه خویی از نمایندگان مردم تبریز در اولین دوره مجلس‌شورای ملی پس از استقرار نظام مشروطه در ایران- بود. عموی فریده امامی هم، جمال امامی بود که عامل انگلیسی‌ها و از نزدیکان دربار بود. خانواده امامی یکی از ۴۰ فامیلی بود که در دستگاه سیاسی آن روز ایران، از قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. در چنین شرایطی، منصور توانست از یک منبع دیگر قدرت نیز سود جوید.

■ پیشرفت به مدد ارتباط با امریکا

در سال ۱۳۳۷ ش «شورای عالی اقتصاد» به فرمان شاه تشکیل شد، زیرا مشکلات اقتصادی- اجتماعی متعددی گریبانگیر کشور شده بود. در آمد کنسرسیوم نیز کفاف حل آنها را نمی‌داد. از سوی دیگر، امریکایی‌ها نیز به شاه توصیه کرده بودند به مسائل اقتصادی- اجتماعی بیشتر بپردازد. درواقع آنچه باعث شده بود چنین توصیه‌ای صورت گیرد، اصرار شاه به تقویت هرچه بیشتر امور نظامی و امنیتی بود. سال قبل، شاه به کمک عوامل «سیا» و «اینتلیجنت سرویس»، ساواک را تشکیل داده بود و در زمینه مسائل نظامی هم مدام خواستار خرید بیشتر اسلحه، دریافت کمک‌های نظامی بیشتر و تقویت نفرات ارتش بود و در این راه، بهانه‌های مختلفی از سوی وی مطرح می‌شد. در همین سال، کودتای خونینی در عراق به وقوع پیوست و نظام سلطنتی طرفدار غرب را سرنگون ساخت. دو سال پیش، جمال عبدالناصر -رهبر مصر- با یک نمایش حیرت‌آور، کانال سوئز را ملی اعلام کرد و از آن پس، تلاش زیادی برای متزلزل ساختن رژیم‌های غربگرای منطقه نمود؛ البته تهدیدهای شوروی نیز از بهانه‌های همیشگی بود و امریکایی‌ها معمولاً آن را می‌پذیرفتند. اینها مسائلی بودند که شاه در توجیه برنامه‌های خود برای تقویت توان نظامی کشور به آنها استناد می‌کرد. با این حال، امریکایی‌ها نیز همیشه به شاه گوشزد می‌کردند که این، توان نظامی ایالات‌متحده است که مانع از تهدیدهای شوروی می‌شود، نه قدرت نظامی شاه، ولی شاه در مقابل، اصرار داشت که ایران برای حفظ امنیت خود نمی‌تواند به قدرت دیگران اتکا کند. مجادلات شاه و مقامات امریکایی بر سر اولویت تقویت بنیه نظامی یا اقتصادی بی‌پایان بود. ۱۰ سال بعد با ورود «ریچارد نیکسون» به کاخ سفید، امریکایی‌ها تسلیم نظرات شاه شدند، ولی در عین حال مشکلات اقتصادی را همچنان خطری بزرگ بر سر راه سرنوشت کشور می‌دیدند. درواقع، وابستگی بیش از حد شاه به امریکا

۱۳۴۳. حسنعلی منصور در حاشیه یکی از ضیافت‌ها

> **در آذرماه ۱۳۴۳، کانون مترقی اعلام کرد که در انتخابات دوره بیست‌ویکم مجلس شرکت می‌کند و به دنبال آن، منصور با حمایت شاه، موجودیت کانون را به «حزب ایران نوین» ترقی داد و هدف آن را حفظ نظام پادشاهی و دستاوردهای انقلاب شاه و مردم توصیف کرد. عنوان حزب، بسیاری را به یاد «حزب ایران نو» تیمورتاش انداخت که تحت حمایت رضاشاه بود. آنها حزب منصور را تقلیدی از کار تیمورتاش می‌دانستند**

> **منصور در مقام دبیرکل شورای اقتصاد، اختیارات قانونی فراوانی از سوی شاه به دست آورد. او پیشتر، از سال ۱۳۳۴ ش. در مقام ریاست دفتر نخست‌وزیری، معاون نخست‌وزیر، وزیر بازرگانی و وزیر کار، چنین وسعت اختیاراتی را تجربه کرده بود، ولی این بار در مقام جدیدش به‌مراتب اختیارات بیشتری به دست آورد و از این رو، موظف بود برنامه اصلاحات اقتصادی کشور را مطابق معیارهای مورد نظر امریکایی‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی تنظیم کند**

و اصرار آنها به اصلاحات اقتصادی، شاه را وادار نمود تا در رفع مشکلات اقتصادی بکوشد. برای این کار، جمعی از تکنوکرات‌ها و روشنفکران طرفدار رژیم در شورای عالی اقتصاد، گرد هم آمدند تا دستورات شاه را در این مورد اجرا کنند. به هر ترتیب، وظیفه این شورا، بررسی مسائل اقتصادی و اجتماعی و برنامه‌ریزی و ارائه راه‌حل‌های مختلف برای رفع آنها بود و شاه نیز بلافاصله منصور را به دبیر کلی آن شورا برگزید.

این پیشرفت منصور تا حد زیادی مدیون روابط او با امریکایی‌ها، به‌خصوص با «ویلیام وارن» در کمیته هماهنگی کمک‌های «اصل چهار» بود. در سال ۱۳۲۹ ش. بحث اعطای کمک‌های اقتصادی ایالات‌متحده برای مقابله با نفوذ کمونیسم در ایران مطرح شد. این کمک‌ها که تحت عنوان «کمک‌های اصل چهار ترومن» مطرح بود، سبب شد تعداد زیادی از کارشناسان اقتصادی امریکا برای بررسی نحوه اعطا و راه‌های مصرف آن به ایران بیایند. در این میان، «ویلیام وارن» نیز به عنوان هماهنگ‌کننده و سرپرست این گروه معرفی شد و منصور نیز از طرف دولت به آنها پیوست. منصور و گروه ایرانی که بعدها به «بچه‌های وارن» معروف شدند، عده‌ای تکنوکرات بودند که هسته اصلی روشنفکران طرفدار رژیم را تشکیل می‌دادند و به‌تدریج، مشاغل مهم نظام اداری و سیاسی کشور را به دست گرفتند.

■ منصور در جایگاه دبیر کل شورای اقتصاد

در مدتی که منصور با امریکایی‌ها در کمیته «اصل چهار» فعالیت می‌کرد، فرصت آن را یافت تا دوستان بیشتری در میان امریکایی‌ها بیابد و از این طریق، روند کسب قدرت خویش را تسریع بخشد. تجربیاتی که منصور در کنار کار با آنها به دست آورد، او را به تکنوکراتی واقعی تبدیل کرد که از دید دربار و شخص شاه، می‌توانست مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور را خوب بفهمد و برای رفع آنها راه‌حلی داشته باشد. منصور در انجام کارها سختگیر بود و همین امر، اقتدار خاصی به وی می‌بخشید و این تصور را به وجود می‌آورد که از عهده کارهای مهم برمی‌آید. از نظر شاه، منصور به حد کافی رشد کرده بود و این تجربه را داشت که بتوان کارهای مهمی مانند دبیر کلی شورای عالی اقتصاد را به وی سپرد. از سوی دیگر، سابقه خانوادگی منصور و خود او نشان می‌داد که به‌شدت وفادار به دربار است و از این جهت نیز قابل اتکا بود.

منصور در مقام دبیرکل شورای اقتصاد، اختیارات قانونی فراوانی از سوی شاه به دست آورد. او پیشتر، از سال ۱۳۳۴ ش. در مقام ریاست دفتر نخست‌وزیری، معاون نخست‌وزیر، وزیر بازرگانی و وزیر کار، چنین وسعت اختیاراتی را تجربه کرده بود، ولی این بار در مقام جدیدش به‌مراتب اختیارات بیشتری به دست آورد و از این رو، موظف بود برنامه اصلاحات اقتصادی کشور را مطابق معیارهای مورد نظر امریکایی‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی تنظیم کند. شاه به‌شدت به این اصلاحات امیدوار و نیازمند بود و از این طریق می‌خواست روابط خود را با امریکایی‌ها، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گسترش دهد؛ البته امریکایی‌ها نیز به چنین اصلاحاتی امیدوار بوده و به طور غیرمستقیم به شاه گوشزد کرده بودند سرنوشت وی با انجام چنین اصلاحاتی گره خورده است. از این رو، منصور برای اجرای نظارت «همایونی» اختیارات فوق‌العاده‌ای پیدا کرد.

■ و سرانجام کانون مترقی

در سال ۱۳۳۸ ش. منصور «کانون مترقی» را تأسیس نمود تا راه ورودش به عرصه قدرت هموارتر شود. ترکیب اولیه کانون ۸ نفر بود که همگی سمت‌های مهمی داشتند: حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا، محمدتقی سرلک، دکتر تیمور کلالی، محسن خواجه‌نوری، دکتر حسین هدایتی، مهندس فریدون ستوده و دکتر ضیاء شادمان. اعضای کانون درواقع، تکنوکرات‌های جوانی بودند که می‌خواستند در چارچوب رژیم کار کنند. هفت نفر از آنها تحصیلکرده خارج بودند که چهار نفر از دانشگاه‌های فرانسه فارغ‌التحصیل شده بودند. با دورنمایی که منصور برای کانون ترسیم می‌کرد، شمار اعضا و درخواست عضویت، مدام بیشتر می‌شد تا جایی که در مدتی به نسبت کوتاه، شمار اعضای آن به ۲۰۰ نفر رسید.

شاه همواره درصدد بی‌اعتبار ساختن جبهه ملی بود. علاوه‌براین، کانون بدیلی برای دو حزب دولتی «مردم و ملیون» نیز بود که از اعتبار چندانی در میان مردم برخوردار نبودند و بالاخره با تقلبات انتخاباتی که در سال ۱۳۳۹ ش. صورت گرفت، اعتبار خود را به کلی از دست دادند و در این شرایط بود که کانون بیش‌ازپیش مورد توجه شاه قرار گرفت. بدین لحاظ، کانون به‌شدت از سوی ساواک نظارت می‌شد و اعضای جدید کانون می‌باید به تأیید ساواک می‌رسیدند و رابط کانون با ساواک هم منصور بود. به دنبال افزایش اهمیت کانون، منصور هم روابط خود را با دوستان امریکایی‌اش بیش‌ازپیش گسترش داد. یکی از این افراد «گرایتان یاتسویچ»، یک امریکایی یوگسلاوی‌الاصل بود که ریاست دفتر سیا را در تهران به عهده داشت. منصور و او روابط نزدیکی با هم داشتند. درحقیقت، یاتسویچ اجاره‌نشین منصور بود و منصور با او و سفیر امریکا در تهران روابط بسیار گرمی داشت. یاتسویچ در مورد کانون می‌گفت: «هویدا و منصور سال‌ها با هم همکاری کردند تا بتوانند بدیل قابل قبولی در برابر جبهه ملی که برای شاه و امریکا دیگر غیرقابل قبول شده بود، پدید آورند. آنها می‌خواستند از حمایت همان اقشار روشنفکر و تحصیلکرده‌ای برخوردار شوند که معمولاً طرفدار جبهه ملی بودند.»

منصور همواره از قول سفیر امریکا به اعضای کانون نوید می‌داد که آنها به وی گفته‌اند که شاه را وادار به انجام اصلاحات خواهند کرد و به طور قطع، او در آینده نخست‌وزیر خواهد شد. بدین ترتیب، منصور و گروه دوستان وی کم‌کم آماده می‌شدند قدرت را به دست گیرند. کانون هم در جذب برخی لایه‌های روشنفکری و طبقه متوسط توانسته بود موفقیت‌هایی کسب کند. بسیاری از مدیران ارشد، اساتید دانشگاه و برخی ثروتمندان به کانون پیوسته بودند و به‌تدریج به عنوان یک بوروکراسی عظیم، جلب توجه می‌کرد و همین امر سبب شده بود که شاه نسبت به آن احساس امیدواری کرده و از آن حمایت کند. در تیرماه سال ۱۳۴۱، اسدالله علم به سمت نخست‌وزیری رسید، اما وی توانایی خاصی نداشت. از نظر دربار، وجه شاخص شخصیت علم، توانایی‌اش در پرستش مقام سلطنت بود، اما به لحاظ سواد و تحصیلات، توانایی خاصی نداشت و در طبقه روشنفکران قرار نمی‌گرفت. همین امر فرصت خوبی در اختیار کانون می‌داد تا در ردیف منتقدان سیاست دولت، جایگاه را تقویت کند؛ به‌خصوص اینکه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در دوره علم رخ داد. بدین ترتیب، کانون به عنوان بدیلی بهتر، بیشتر از قبل مورد توجه قرار گرفت.

■ نزدیکی هرچه بیشتر به قدرت

روند نزدیکی منصور به قدرت در سال ۱۳۴۲، باز هم سیر پیشرفت داشت. در این سال، شاه در اقدامی نامتعارف حمایت خود را از کانون ترقی ابراز داشت و طی فرمانی، آن را به مرکزی برای تحقیقات و بررسی طرح‌های اقتصادی و اجتماعی تبدیل کرد. همزمان با این حادثه، بحث حمایت سفارت امریکا از منصور نیز در محافل عمومی در اوج خود بود. «استوارت راکول»، وزیرمختار وقت امریکا در ایران در این مورد، بر این باور بود که «بدون شک، عده‌ای در سفارت بودند که نسبت به منصور نظری خوش داشتند و حمایتش می‌کردند.» به این ترتیب، اقدام شاه و شایعات موجود مبنی بر حمایت سفارت امریکا از منصور نشان می‌داد که زمان به قدرت رسیدن وی نزدیک شده است. از این رو، شمار کسانی که می‌خواستند به کانون بپیوندند افزایش یافت. در اواسط سال ۱۳۴۲ ش، روابط منصور و سفارت امریکا شفاف‌تر و حمایت شاه نیز آشکارتر و قوی‌تر شد. در ماه مهر، منصور با سفیر امریکا دیدار کرد و برنامه‌های خود را با وی در میان گذاشت و پس از این دیدار بود که منصور تقریباً مطمئن شد در سه، چهار ماه آینده به نخست‌وزیری خواهد رسید. در سوم آبان، شاه در دیداری با سفیر امریکا، در مورد منصور به بحث پرداخت. از نظر شاه، او موقعیتی بهتر از دیگر نامزدهای نخست‌وزیری داشت. بدین ترتیب، شاه سعی کرد دیدگاه خود را به امریکایی‌ها دیکته کند. درنهایت، با وجود مخالفت‌های جزئی در مورد توانایی منصور برای اداره کشور، بالاخره امریکایی‌ها تسلیم نظر شاه شدند و بدین ترتیب، مقدمات حمایت از منصور برای ریاست دولت فراهم آمد.

در آذرماه ۱۳۴۳، کانون اعلام کرد که در انتخابات دوره بیست‌ویکم مجلس شرکت می‌کند و به دنبال آن، منصور با حمایت شاه، موجودیت کانون را به «حزب ایران نوین» ترقی داد و هدف آن را حفظ نظام پادشاهی و دستاوردهای انقلاب شاه و مردم توصیف کرد. عنوان حزب، بسیاری را به یاد «حزب ایران نو» تیمورتاش انداخت که تحت حمایت رضاشاه بود. آنها حزب منصور را تقلیدی از کار تیمورتاش می‌دانستند. به هر ترتیب، حزب در انتخابات دوره بیست‌ویکم با ۱۳۰ نماینده، قدرت را در دست گرفت. بهنود بر این باور است که موفقیت حزب، مدیون برپایی کنگره آزادمردان و آزادزنان بود که با مدیریت خود منصور برگزار شد. درواقع، وی برگزاری کنگره را طرحی برای شناسایی ترکیب آینده مجلس می‌داند. فهرست افراد مورد نظر منصور برای نمایندگی مجلس، شامل ۱۳۹ نفر بود که از این تعداد ۱۳۰ نفر به مجلس راه یافتند و حزب، اکثریت کرسی‌های مجلس را به دست آورد. درحقیقت این، آخرین موفقیت و واپسین مرحله تلاش‌های منصور برای کسب عنوان ریاست دولت بود که با کمک شاه و سازمان امنیت آن را به دست آورد.